

دکتر رابرت چیشولم، ساموئل او، ۲، جلسه ۶، اول سموئیل ۸

۲۰۲۴ © رابرت چیشولم و تد هیلدبرانت

این دکتر رابرت چیشولم در تدریس خود در مورد اول و دوم سموئیل است. این جلسه ۶، اول سموئیل ۸، اسرائیل خواستار یک پادشاه است.

در درس بعدی، به فصل هشتم کتاب اول سموئیل خواهیم پرداخت که من آن را «اسرائیل خواستار پادشاه است» نامگذاری کرده‌ام.

موضوعی که اینجا می‌بینیم این است که خداوند ممکن است به قومش اجازه دهد اقتدار او را رد کنند، زیرا این کاری است که اسرائیل اساساً در این فصل انجام خواهد داد، متأسفانه. و خداوند، که در یک رابطه بده بستان با قومش است، آزادی می‌دهد و به آنها اجازه می‌دهد اقتدار او را رد کنند. اما در عین حال، او آنها را از عواقب منفی تصمیمشان و شورششان در این مورد خاص هشدار می‌دهد.

مورد

بنابراین، ما در اول سموئیل ۸ خواهیم بود. همانطور که به یاد دارید، اول سموئیل ۷ نقطه اوج توبه و بازگشت اسرائیل به سوی خداوند و تجربه پیروزی بزرگی است. اما اینجا در فصل هشتم هستیم و آنها خیلی خوب به نظر نخواهند رسید.

ضمناً، این الگویی است که در سراسر عهد عتیق می‌بینیم. من حتی یک تابستان در کلاس بزرگسالان کلیسا، مجموعه‌ای با عنوان «یاس‌های بدنام در عهد عتیق» ارائه دادم، و یک الگو وجود دارد.

درست بعد از اینکه آنها از دریای سرخ در خشکی عبور می‌کنند و خداوند پیروزی بزرگی بر مصریان به آنها می‌دهد، درست بعد از آن، آنها شروع به شکایت و ناله و شیون می‌کنند. همانطور که در کتاب‌های سموئیل خواهیم دید، پس از پیروزی بزرگش بر جالوت، مدت زیادی طول نمی‌کشد که داوود با ترس فراوان از دست شائول فرار می‌کند و به کاهن در نوه می‌آید و می‌گوید، آیا شمشیری داری؟ و تنها شمشیری که من دارم همانی است که تو از جالوت گرفتی. او می‌گوید، اوه، هیچ شمشیری شبیه آن وجود ندارد.

در آن مرحله، به نظر می‌رسد که او به سلاحی انسانی اعتماد دارد و از قضا، سلاحی که توسط بزرگترین دشمنش که او را شکست داده بود، استفاده شده بود. بنابراین، این الگو در سراسر عهد عتیق وجود دارد و ما آن را در اینجا می‌بینیم، که مردم گاهی اوقات در حفظ تعهد خود به خداوند با مشکل مواجه می‌شوند. بنابراین، اول سموئیل، فصل ۸، و ما اول از همه در مورد پسران سموئیل خواهیم خواند.

قبلاً از آنها نامی برده نشده بود، اما ظاهراً او پسرانش را به عنوان داور منصوب کرده بود تا راه او را ادامه دهند. و بنابراین، در اول سموئیل ۸:۱ می‌خوانیم، وقتی سموئیل پیر شد، پسرانش را به عنوان داور برای اسرائیل منصوب کرد. نام فرزند اولش یوئیل و نام فرزند دومش اییا یا به زبان عبری آویا بود و آنها در بئرشیع در جنوب خدمت می‌کردند.

اما متأسفانه پسرانش در راه او گام برنداشتند. این جالب است زیرا مشکل الی هم همین بود، مگر نه؟ آنها پس از کسب ثروت نامشروع، از راه خود منحرف شدند و رشوه پذیرفتند و عدالت را منحرف کردند. البته، قانون عهد عتیق در هر زمینه فرهنگی اشتباه است.

آنها با پدرشان متفاوت بودند. به یاد داشته باشید که در مورد الی، از دیدگاه خداوند، او از خطای پسرش سود می‌برد و آنها را آتطور که باید سرزنش نمی‌کرد. از نظر خداوند، سموئیل با پسرانش همنشین نیست.

پس، همه بزرگان اسرائیل جمع شدند و نزد سموئیل در راه آمدند. به یاد داشته باشید، راه زادگاه اوست که در فصل قبل به آن اشاره شد. و به او گفتند، تو پیر شده‌ای و پسرانت به راه تو نمی‌آروند.

حالا پادشاهی را برای رهبری ما تعیین کنید، همانطور که همه ملت‌های دیگر دارند. بنابراین، به نظر می‌رسد که آنها نگران عدالت و در این مورد، بی‌عدالتی هستند. و می‌گویند، پسرانت مثل تو نیستند.

سموئیل، ما نمی‌خواهیم آنها کسانی باشند که وقتی تو رفته‌ای، ما را رهبری کنند، بعد از اینکه تو پیر شدی. ما یک پادشاه می‌خواهیم، پادشاهی مانند تمام ملت‌ها. پس سموئیل چگونه پاسخ خواهد داد؟ خداوند چگونه پاسخ خواهد داد؟ در واقع، در تثیبه ۱۷، خداوند روزی را پیش‌بینی کرده بود که اسرائیل مانند تمام ملت‌ها درخواست پادشاهی کند.

کمی بعد بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد. و وقتی آنها گفتند، به ما پادشاهی بدهید تا ما را رهبری کند، این سموئیل را ناراحت کرد. او از این موضوع خوشحال نیست.

بنابراین، او به درگاه خداوند دعا کرد. و خداوند به او گفت، به هر آنچه مردم به تو می‌گویند گوش کن. آنها تو را رد نکرده‌اند، بلکه مرا از پادشاهی خود طرد کرده‌اند.

بعضی‌ها احساس می‌کنند منظور او از اینکه می‌گوید «به تمام حرف‌های مردم گوش دهید» این است که منظورش تمام کلماتی است که سموئیل همین الان گفت: «به ما پادشاهی بده تا ما را رهبری کند.» او چیزی در مورد ملت‌ها نگفت.

اما فکر نمی‌کنم اینجا اینطور باشه. به نظرم این به ضرب‌المثله. به همه حرف‌ها گوش کن و هرچی می‌خوان بهشون بده.

زیرا در برخی از قسمت‌های دیگر که در ادامه می‌آیند، مانند فصل ۱۲، آیه ۱، سموئیل می‌گوید، من به تمام سخنان شما گوش دادم و به شما پادشاهی دادم. بنابراین، من فکر می‌کنم گوش دادن به همه به معنای انجام کاری است که آنها می‌خواهند. به آنها آنچه می‌خواهند بدهید، که جای تعجب دارد.

این یک پاسخ شگفت‌آور از جانب خداوند است. آنها تو را رد نکردند، بلکه مرا از پادشاهی رد کردند. همانطور که از روزی که آنها را از مصر بیرون آوردم تا به امروز انجام داده‌اند، مرا ترک کرده‌اند و خدایان دیگر را عبادت می‌کنند، همانطور که با تو نیز چنین می‌کنند.

اکنون به ایشان گوش فرا ده، اما به ایشان هشدار جدی بده و به ایشان بگو پادشاهی که بر ایشان سلطنت خواهد کرد چه خواهد کرد. آن پادشاه را به ایشان بده، اما ایشان را از چگونگی او آگاه کن. به آیه ۸ توجه کنید که به نظر می‌رسد خداوند می‌گوید که آنها شما را رد می‌کنند.

اما در آیه ۷، او گفت، آنها واقعاً مرا رد کرده‌اند، نه تو را. اینجا چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا این یک تناقض است؟ گاهی اوقات در کتاب مقدس عبری، آنها به جای X از Y استفاده می‌کنند، در حالی که منظورشان Y بیشتر از X است، یا X به جای Y، در حالی که منظورشان X بیشتر از Y است. و من فکر می‌کنم اینجا هم همینطور است. خداوند اساساً می‌گوید، آنها مرا رد کردند، نه تو را.

منظور واقعی او این است که آنها مرا بیشتر از تو رد کردند. و در آیه ۸، او اذعان می‌کند که سموئیل، به عنوان نماینده او، رد شده است. اما این به عنوان نماینده خداوند است، می‌بینید؟

بنابراین، در نهایت، این خداوند است که آنها رد می‌کنند. و به نظر می‌رسد خداوند آماده است تا آنها را به این کار وا دارد. سموئیل، هر چه می‌خواهند به آنها بده.

به هر چه می‌گویند گوش کن، پادشاهی را که می‌خواهند به آنها بده. اما به آنها هشدار بده. به آنها هشدار بده که چه اتفاقی قرار است بیفتد.

و بنابراین، سموئیل تمام سخنان خداوند را به مردمی که از او پادشاه می‌خواستند، گفت. او گفت این کاری است که پادشاهی که بر شما سلطنت خواهد کرد، انجام خواهد داد. و همانطور که این را می‌خوانیم، ببینید چند بار کلمه take استفاده شده است.

حالا فکر می‌کنم در ترجمه انگلیسی کمی بیشتر از ترجمه عبری ظاهر می‌شود، اما حداقل چهار بار در زبان عبری از take استفاده شده است. و همچنین توجه کنید که چند بار از your، ضمیر، your استفاده شده است. او قرار است آنچه را که متعلق به تو است، بردارد.

شما مالک آن هستید، اما قرار است از شما گرفته شود. و بنابراین، این روشی است که پادشاهان ملت‌ها عمل می‌کنند. آنها این بوروکراسی‌های سلطنتی بزرگ را به همراه یک ماشین نظامی ایجاد می‌کنند.

و همه این سربازان و ژنرال‌ها و همه این مردم باید سیر شوند و باید از آنها مراقبت شود و باید خوب زندگی کنند. و بنابراین، او این بوروکراسی بزرگ سلطنتی را ایجاد خواهد کرد و برای تقویت آن، به پول شما و فرزندان شما و چیزهایی که متعلق به شماست نیاز خواهد داشت. بنابراین،

در نهایت، تو این پادشاهی که فکر می‌کنی بهش نیاز داری رو نفرین خواهی کرد.

پس این هم از این پادشاهی که بر شما سلطنت خواهد کرد، این کار را خواهد کرد. و خداوند در اینجا به آنها هشدار می‌دهد، و این از روی لطف است.

خداوند به آنها اطلاع می‌دهد که وارد چه چیزی می‌شوند. او پسران شما را خواهد گرفت و آنها را به خدمت اربابها و اسب‌هایش در خواهد آورد و آنها جلوی اربابهایش خواهند دوید. بنابراین، او اربابها و اسبها را خواهد داشت.

و البته، ما از طریق قانون می‌دانیم که اسرائیل قرار نیست این کار را انجام دهد. بنابراین، من فوراً فکر می‌کنم که این پادشاه قرار نیست از قانون پیروی کند. او قرار است کاری را انجام دهد که پادشاهان معمولاً در این فرهنگ انجام می‌دهند.

او یک نیروی ارباب‌ران خواهد داشت، چون شما هم باید یکی داشته باشید. اگر قرار است یک ارتش مدرن داشته باشید، باید تعدادی ارباب داشته باشید. مصری‌ها ارباب داشتند، حتی‌ها هم ارباب داشتند، و کنعانی‌ها تحت فرمان سیسرا هم ارباب داشتند.

من چند تا ارباب دارم. پس همین الان، این نشون میده که این پادشاه با شریعت خدا موافق نیست. و قراره پسران رو برای خدمت به خودش بیره.

برخی را برای فرماندهی هزاران نفر و پنجاه نفر، و برخی دیگر را برای شخم زدن زمین و درو کردن محصولش، و برخی دیگر را برای ساختن سلاح‌های جنگی و تجهیزات برای اربابهایش، به کار خواهد گمارد. دختران شما را برای عطرسازی، آشپزی و نانوائی خواهد گرفت. بنابراین، او صاحب تمام این مزارع خواهد شد.

او به افرادی نیاز خواهد داشت که روی آنها کار کنند و محصول را به بار بیاورند. و سپس او باید به تعداد زیادی از مردم غذا بدهد. بنابراین، فکر می‌کنم او به آشپز، نانوا و عطرساز نیاز خواهد داشت تا برای خانم‌های دربار سلطنتی عطر درست کنند.

او بهترین مزارع، تاکستان‌ها و باغ‌های زیتون شما را خواهد گرفت و به خدمتکارانش خواهد داد. او یک دهم غلات و میوه‌های شما را خواهد گرفت و به مأموران و خدمتکارانش خواهد داد. تقریباً باعث می‌شود فکر کنم که او جای خداست.

خدا کسی است که بهترین محصولات را به دست می‌آورد. او اولین میوه‌ها را می‌گیرد و ده یک را می‌گیرد. این پادشاه قرار است خودش را به این شکل قرار دهد.

غلامان و کنیزان شما و بهترین گاوها و الاغ‌هایتان را برای استفاده خود خواهد گرفت. او یک دهم گله‌های شما را خواهد گرفت و شما خود برده او خواهید شد. و وقتی آن روز فرا برسد، از پادشاهی که برگزیده‌اید، فریاد کمک خواهید زد و خداوند در آن روز به شما پاسخ نخواهد داد.

بنابراین، به نظر می‌رسد خداوند به سموئیل می‌گوید، آنچه را که می‌خواهند به آنها بده. مانند همه ملت‌ها به آنها پادشاهی بده. فقط به آنها هشدار بده که آن پادشاه چگونه خواهد بود.

و در نهایت، از روزی که درخواست پادشاه کردی پشیمان خواهی شد. و برای رهایی فریاد خواهی زد و من خواهم گفت، خیلی دیر شده. تو به حرف من گوش ندادی.

تو به خواسته‌ات رسیدی. اما مردم از گوش دادن به سموئیل خودداری کردند. بنابراین، سموئیل فقط آنها را آگاه نمی‌کرد.

هدف نهایی این هشدار این است که آنها را وادار کنیم همین الان و همین جا نظرشان را عوض کنند و بگویند نه، ما این را نمی‌خواهیم. و اتفاقاً، محققان، پادشاهی را در ملتهای اطراف مطالعه کرده‌اند و کشف کرده‌اند که بله، این شیوه‌ی عملکرد این پادشاهی‌ها بوده است. پادشاهان دقیقاً همان کاری را می‌کردند که سموئیل در اینجا توصیف می‌کند.

و بنابراین، مردم باید این را از زندگی در این فرهنگ می‌دانستند. و بنابراین باید به خود می‌گفتند، ما چه می‌خواهیم؟ نه، ما نمی‌خواهیم تحت اقتدار آن نوع شخص باشیم، اما چیزی که ما اینجا کشف خواهیم کرد دلیل واقعی درخواست آنها برای داشتن یک پادشاه است.

فقط نگرانی در مورد عدالت نیست. نه، آنها گفتند، ما یک پادشاه می‌خواهیم که بر ما حکومت کند. و توجه کنید که در ادامه چه می‌گویند.

آنگاه ما مانند تمام ملتهای دیگر خواهیم بود که پادشاهی دارند که ما را رهبری می‌کند و پیشاپیش ما بیرون می‌رود و در نبردهای ما می‌جنگد. بنابراین آنچه آنها واقعاً در اینجا نگران آن هستند امنیت، امنیت ملی و قدرت نظامی است. با پیشروی داستان متوجه می‌شویم که در حال حاضر یک تهدید خاص در ماوراء اردن وجود دارد.

او پادشاه عمونیان است. نام او ناحاش است که به نظر می‌رسد به معنی مار باشد. فکر نمی‌کنم مادرش این نام را روی او گذاشته باشد.

این ممکن است اسمی باشد که او از دشمنانش گرفته، یا ممکن است یک اسم مشترک باشد. در هر صورت، آنها نگران او هستند. و شائول در واقع قرار است برود، به محض اینکه به عنوان پادشاه انتخاب شود، قرار است برود و با این مرد در فصل ۱۱ بجنگد.

وقتی به آنجا برسیم، بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد. اما آنها نگران امنیت ملی هستند. پس آیا واقعاً به خداوند توکل دارند؟ منظورم فصل ۱۷ است. ما همین الان فصل ۱۷ را در درس قبلی‌مان مطالعه کردیم.

و چه اتفاقی افتاد؟ فلسطینیان در حالی که بنی‌اسرائیل توبه می‌کردند، آنها را تهدید می‌کردند و خداوند آمد و با غرش خود بر دشمن نازل شد. اربابها، اسبها، پیاده‌نظام، هیچ‌کدام از اینها وقتی خداوند از آسمان بر دشمن غرش می‌کند، به حساب نمی‌آیند. خداوند بارها و بارها در تاریخ آنها و حتی اخیراً نشان داده است که کاملاً قادر به پیروزی بخشیدن به آنهاست.

حنا در این مورد صحبت کرد. اما نه، آنها از جایگاه ایمانشان به خداوند منحرف شده‌اند. آنها فراموش کرده‌اند که او چه کارهایی انجام داده است.

این یک ناامیدی بدنام است. و آنها می‌ترسند. و فکر می‌کنند خوب است که یک پادشاه با یک ارتش دائمی داشته باشند.

ما از این بازی شهروند-سرباز خسته شده‌ایم، جایی که هر بار تهدیدی برای اسرائیل وجود دارد، ساموئل همه را برای جنگیدن فرا می‌خواند. و ما باید ابزار کشاورزی خود را برداریم و آنها را به سلاح تبدیل کنیم. ما می‌خواهیم فقط بتوانیم کار خودمان را انجام دهیم.

ما پادشاهی می‌خواهیم که از قبل ارتش داشته باشد. او سربازان حرفه‌ای، اسب و ارابه داشته باشد و بتواند از ما محافظت کند. ما دیگر نمی‌خواهیم شهروند-سرباز باشیم.

ما پادشاهی می‌خواهیم مثل همه ملت‌ها، که قرار است ملت‌های دیگر را شکست دهد، و سپس پسران و دخترانشان را بگیرد و آنها را سربازان خود کند. این چیزی است که ما می‌خواهیم. ما می‌خواهیم احساس امنیت کنیم.

بنابراین، لازم نیست نگران این موضوع باشیم. و ما می‌خواهیم به چیزی که می‌توانیم ببینیم اعتماد کنیم. ما می‌خواهیم با چشم رفتار کنیم، نه با ایمان، اساساً چیزی است که آنها اینجا می‌گویند.

و بنابراین، وقتی سموئیل تمام سخنان مردم را شنید، آنها را در حضور خداوند بازگو کرد. و خداوند پاسخ داد، به آنها گوش کن و پادشاهی به آنها بده. به نظر می‌رسد خداوند آماده است تا قوم خود را به آنچه می‌خواهند، تسلیم کند.

و بعد سموئیل، که همیشه به عنوان کسی که مطیع است به تصویر کشیده شده است. سموئیل، سموئیل، من انجام. و وقتی خداوند چیزی را می‌گوید، آن را انجام می‌دهد.

منظورم این است که حتی در اینجا، در اوایل داستان، خداوند گفت، این را به آنها بگو، و سموئیل این کار را انجام می‌دهد. و حالا خداوند می‌گوید، به آنها گوش کن و برایشان پادشاهی تعیین کن. انتظار دارم در این مرحله بخوانم که سموئیل بنی‌اسرائیل را گرد هم آورد و نوعی فرآیند را ترتیب داد که از طریق آن ما یک پادشاه انتخاب کنیم، که این همان چیزی است که کمی بعد اتفاق می‌افتد.

اما چیزی که سموئیل به مردان اسرائیل گفت، از آنها انتظار نمی‌رفت. هر کس به شهر خود برگردد. حالا ممکن است آنها فکر کرده باشند که خب، او به کمی زمان نیاز دارد تا روند کار را بفهمد، اینکه چگونه می‌خواهیم این پادشاه را به دست آوریم.

دارم فکر می‌کنم که آیا این نوعی اعتراض است، یک اعتراض خاموش از طرف سموئیل، چون به نظر می‌رسد اینجا نافرمانی می‌کند. انگار می‌گوید، همه به گوشه‌هایتان بروید، شماها به خانه‌هایتان بروید. بگذارید من با خدا صحبت کنم.

و ما این را در مورد موسی می‌بینیم. ما پیشنهاد کرده‌ایم که سموئیل، موسای جدیدی است. سموئیل در کتاب ارمیا به عنوان یک شفیع بزرگ در کنار موسی به یاد آورده شده است.

و خداوند در ارمیا می‌گوید، حتی اگر موسی و سموئیل اینجا بودند، من گوش نمی‌دادم. بنابراین، سموئیل این شهرت را دارد. او از این نظر مانند موسی است.

و شاید این نوعی شفاعت در اینجا باشد. او مردم را می‌فرستد. او فوراً بیرون نمی‌رود و پادشاهی انتخاب نمی‌کند.

او می‌خواهد به خداوند کمی زمان بدهد. یادتان هست وقتی خداوند نزد موسی آمد، به طرز عجیبی گفت: «مرا تنها بگذار.» انگار انتظار داشت موسی چیزی را امتحان کند.

منو تنها بذار. می‌خواهم این آدم را نابود کنم. و قراره با تو از نو شروع کنم.

من با آنها مشکل دارم. آماده‌ام که آنها را کنار بگذارم و با تو از نو شروع کنم. می‌توانم از طریق تو به وعده‌هایم به ابراهیم عمل کنم.

موسی این را باور نمی‌کند. و اعتراض می‌کند. و می‌گوید، نه، پروردگارا، مصریان چه فکری خواهند کرد؟ تو که نمی‌خواهی قوم خود را رهبری کنی.

و تو این وعده‌ها را به ابراهیم دادی. و آنها دارند به واقعیت تبدیل می‌شوند. قوم به ملتی بزرگ تبدیل شده‌اند.

و تو آماده‌ای که با دادن سرزمینی که به ابراهیم وعده داده‌ای، به این وعده عمل کنی. نمی‌خواهی از نو شروع کنی. دارم خلاصه می‌کنم.

اما وقتی این را در خروج فصل ۳۲ می‌خوانید، چه اتفاقی می‌افتد؟ خداوند پشیمان می‌شود. او به موسی گوش می‌دهد. بعضی‌ها می‌گویند، خب، او فقط داشت موسی را امتحان می‌کرد تا ببیند آیا موسی پیشنهادش را می‌پذیرد یا نه.

در این متن هیچ چیزی وجود ندارد که چنین چیزی را نشان دهد. در واقع، در یک بازتاب شاعرانه بعدی از آن رویداد که در مزامیر می‌بینیم، از موسی صحبت می‌شود که در شکاف ایستاده و مانع از هجوم خداوند برای نابودی قومش شده است. موسی شفاعت کرد.

حالا، من نمی‌دانم که چگونه همه اینها با علم غیب و حاکمیت الهی و همه اینها جور در می‌آید. اما چیزی که من می‌بینم این است که خداوند با قوم خود و با پیامبرش وارد رابطه می‌شود. و آنچه پیامبر می‌گوید می‌تواند بر خدا تأثیر بگذارد.

مردم گاهی می‌گویند که خدا نمی‌تواند تحت تأثیر چیزی خارج از خودش قرار گیرد. به نظر می‌رسد کتاب مقدس نشان می‌دهد که او می‌تواند تحت تأثیر قرار گیرد و خودش انتخاب می‌کند که در این نوع رابطه باشد. مزامیر، به ویژه مزامیر سوگواری، تلاش‌هایی برای تأثیرگذاری بر خدا هستند.

و این همان چیزی است که در شفاعت دخیل است. اما من این را نوعی شفاعت خاموش از جانب سموئیل می‌بینم. و جالب است که در فصل بعد وقتی خداوند به این موضوع برمی‌گردد، او به نوعی شائول را به عنوان پادشاهی که از او خواسته بودند، انتخاب کرد.

برای.

آنها از شائول، پادشاه، درخواست کردند و شائول را، همان کسی که درخواست کرده بودند، به دست آوردند. و من فکر می‌کنم خدا پادشاه را بر اساس معیارهای آنها انتخاب می‌کند. ممکن است فکر کنید، پسر، شائول یک شکست خورده بود.

خدا نمی‌دانست چه کار می‌کند، نه؟ نه، او می‌دانست چه کار می‌کند. او به آنها یک پادشاه داد، از آن نوع افرادی که در ظاهر خوب به نظر می‌رسیدند، یک مرد قدبلند که خوب به نظر می‌رسید، شبیه پادشاهان بود، اما در واقع آنچه را که در باطن لازم بود، نداشت.

او به آنها پادشاهی مطابق با معیارهای سطحی‌شان که می‌خواهند می‌دهد، از آن نوع افرادی که می‌توانند در میان ملت‌ها پادشاه باشند، تا به آنها درسی بدهد.

و سپس او انتخاب می‌کند، او شائول را رد می‌کند، و سپس داوود را انتخاب می‌کند زیرا به قلب داوود نگاه می‌کند. این چیزی است که واقعاً برای خدا مهم است. بنابراین، خدا در تلاش است تا به آنها درسی بدهد.

او اینجا اشتباه نمی‌کند. اما در فصل ۹۰، او می‌آید و اساساً می‌گوید، ما به او یک پادشاه خواهیم داد، اما او یک ناگید خواهد بود. او از کلمه عبری متفاوتی استفاده می‌کند، نه میک، پادشاه.

او از ناگید استفاده می‌کند. و من ناگید را بیشتر به عنوان یک نایب‌السلطنه می‌بینم. و خداوند تا زمانی که از این بخش عبور می‌کنیم، کاملاً روشن می‌کند که این پادشاه هنوز تحت اختیار من است.

من به شما یک پادشاه می‌دهم. و او در ابتدا آماده بود که مانند همه ملت‌ها، به آنها یک پادشاه بدهد. سموئیل به مردم گفت، به گوشه خود برگردید.

و بعد خدا به جورایی منصرف می‌شود و تصمیم می‌گیرد، من رابطه‌ام رو با مردم حفظ می‌کنم. من بهشون به ناگید میدم. اونا به پادشاه پیدا می‌کنن.

آنها یک پادشاه می‌خواهند. من به آنها یک پادشاه خواهم داد، اما او مانند همه ملت‌ها پادشاهی نخواهد بود. و بنابراین این موضوع این سوال را مطرح می‌کند که در مورد پادشاهی چطور؟ آیا در این بخش از عهد عتیق به آن نگاه مثبت یا منفی می‌شود؟ و حتی در مورد سموئیل، برخی از محققان در اول سموئیل، ۸-۱۲، منابع مختلفی را می‌بینند که با هم ادغام شده‌اند.

یک طرف منبع طرفدار سلطنت است و طرف دیگر ضد سلطنت. و بنابراین آنها در اینجا به نوعی دیدگاه‌های رقیب هستند. هر دو دیدگاه در یک داستان گرد هم آمده‌اند، اما برخی از مطالب طرفدار سلطنت و برخی ضد سلطنت است.

فکر نمی‌کنم اینجا چنین اتفاقی افتاده باشد. اما این سوال را مطرح می‌کند که ما چگونه به پادشاهی نگاه می‌کنیم؟ اگر به تثبیه، فصل ۱۷ برگردیم، می‌بینیم که خداوند این روز خاص را پیش‌بینی کرده بود. و ما از تثبیه، فصل ۱۷، آیه ۱۴ شروع خواهیم کرد.

وقتی وارد سرزمینی می‌شوید که خداوند، خدایتان، به شما می‌دهد و آن را تصرف کرده و در آن ساکن شده‌اید، می‌گویید: «بیایید مانند همه ملت‌های اطرافمان، پادشاهی بر خود تعیین کنیم.» انگار خداوند پیش‌بینی می‌کند که آنها نیز مانند ملت‌های اطرافشان، پادشاهی می‌خواهند. حتماً پادشاهی را که خداوند، خدایتان، انتخاب می‌کند، بر خود منصوب کنید.

بنابراین، وقتی آن روز فرا برسد و شما مانند همه ملتها پادشاهی بخواهید، باید کسی را انتخاب کنید که خداوند انتخاب کند. او باید از میان برادران خودتان باشد. بیگانه‌ای را که برادر اسرائیلی شما نیست، بر خود مسلط نکنید.

بنابراین، پادشاه، اول از همه، باید عضوی از جامعه‌ی عهد باشد. نمی‌تواند بیگانه باشد، بلکه باید یک اسرائیلی باشد. علاوه بر این، پادشاه نباید تعداد زیادی اسب برای خود تهیه کند، یا مردم را مجبور کند برای به دست آوردن اسب‌های بیشتر به مصر بازگردند.

زیرا خداوند به شما گفته است که دیگر نباید از آن راه برگردید. چرا آنها باید بخواهند به مصر بروند و اسب تهیه کنند؟ خب، اسب‌ها ارابه‌ها را می‌کشند. آنها پادشاهی مانند همه ملتها، نیروی ارابه‌رانی می‌خواهند.

خداوند می‌گوید، نه، شما نباید اسب‌ها را به این شکل جمع‌آوری کنید. اتفاقاً سلیمان این را نقض می‌کند. او این سیاست را نقض می‌کند.

داوود این کار را نکرد. داوود به این [عهدنامه] وفادار بود. سلیمان این را زیر پا گذاشت.

و بنابراین، همانطور که این موضوع شروع به آشکار شدن می‌کند، می‌بینیم که این مانند همه ملتها به نظر نمی‌رسد که پادشاهی وجود داشته باشد. آنها درخواست پادشاهی کردند و خداوند گفت، کسی را که من انتخاب می‌کنم بر شما منصوب کنید. اما ضمناً، قرار نیست پادشاه نیروی ارابه‌ای داشته باشد.

قرار نیست اسب زیادی داشته باشد. پس قرار نیست مثل یک پادشاه مثل ملت باشد. من به تو یک پادشاه می‌دهم، اما نه مثل آن.

بعد، در آیه ۱۷، او نباید زنان زیادی بگیرد. او، پادشاه مثل همه ملتها است. منظورم این است که چند تا می‌شود؟ منظورم این است که شما با داوود وارد این بحث می‌شوید.

بعداً، وقتی دیوید شروع به جمع کردن همسران می‌کند، بعضی‌ها می‌گویند، خب، او قانون را نقض نکرده چون می‌گوید همسران زیادی دارد. خب، چند تا می‌شود چند تا؟ چیزی که ما در مورد دیوید می‌بینیم یک الگوی تصاعدی است. او دارد همسرانش را جمع می‌کند.

و من فکر می‌کنم، اگرچه آنها دختران محلی بودند و قلب او را از خدا دور نکردند، او پادشاهی مانند الگوی ملتها را تأسیس می‌کرد که سلیمان، پسرش، سپس به افراط کشاند. و سلیمان مطمئناً این را نقض کرد. او نباید همسران زیادی بگیرد وگرنه قلبش گمراه خواهد شد.

و این اتفاق به این صورت می‌افتد که ما می‌خواهیم یک اتحاد تشکیل دهیم. و بنابراین، پادشاه دختر پادشاه دیگری را که با او اتحاد تشکیل می‌دهد، می‌گیرد و با او ازدواج می‌کند، زیرا مبارزه با برادرزنتان کمی دشوار است. می‌بینید، این وضعیت معاهده را تسهیل می‌کند.

اما این خانمها با سیستم مذهبی خودشان می‌آیند. آنها خدایان خودشان را دارند. شما این را بعداً در مورد اخاب و ایزابل می‌بینید.

او تمام انبیای بعث خود را با خود می‌آورد. بعدها، سلیمان، قلبش توسط همسران بیگانه‌اش گمراه می‌شود. و او نباید مقادیر زیادی نقره و طلا جمع کند.

این کاری است که پادشاهان کشورهای دیگر انجام می‌دهند. داشتن نقره و طلا به دلایل زیادی خوب است. باعث می‌شود ثروتمند به نظر برسید، قدرتمند، و برجسته.

و شما می‌توانید از آن نقره و طلا برای تشکیل معاهدات و اتحادها و از این قبیل کارها استفاده کنید. اگر مقداری نقره و طلا داشته باشید که بتوانید به عنوان خراج بپردازید، می‌توانید پادشاهان قدرتمندتر را بخرید. اگر کار به آن جا بکشد.

بنابراین، به نظر می‌رسد خداوند در تنبیه می‌گوید، وقتی روزی فرا برسد که پادشاهی مانند دیگر ملت‌ها خواهید، اشکالی ندارد. شما می‌توانید پادشاهی داشته باشید، مادامی که پادشاه شما توسط من انتخاب شده باشد و او یک اسرائیلی باشد. اما من اجازه نمی‌دهم که او مانند همه ملت‌ها پادشاه باشد.

حالا در اول سموئیل ۸، سموئیل می‌گوید این اتفاقی است که قرار است بیفتد. فکر می‌کنم خداوند متوجه است که این به آن سمت خواهد رفت، چون پادشاهان، به عنوان پادشاه، قرار است آن را به آن سمت ببرند. اما در ابتدا، خداوند می‌گوید که من واقعاً به شما پادشاهی مانند همه ملت‌ها نمی‌دهم.

و این جالب است. آیه ۸، وقتی او بر تخت پادشاهی خود بنشیند، باید نسخه‌ای از این شریعت را که از کاهنان لاوی گرفته شده، برای خود بر روی طوماری بنویسد. این نسخه باید با او باشد و او باید آن را در تمام روزهای زندگی‌اش بخواند تا یاد بگیرد که به خداوند، خدای خود احترام بگذارد و با دقت از تمام کلمات این شریعت و این احکام پیروی کند و خود را برتر از برادرانش نداند و از شریعت به راست یا چپ منحرف نشود.

جمله‌ی طولانی‌ای بود. اما اساساً، او می‌گوید که باید تورات را مطالعه کند. باید شریعت خدا را مطالعه کند تا بتواند قوم خدا را به شیوه‌ی صحیح رهبری کند.

و او باید فروتن باشد و بر آنها سروری نکند. این روشی نیست که پادشاهان معمولاً به کار می‌برند. آنگاه او و فرزندانش برای مدت طولانی بر قلمرو او در اسرائیل سلطنت خواهند کرد.

بنابراین این همان نوع پادشاهی است که خداوند انتظار داشت اسرائیل داشته باشد. در اول سموئیل ۸، وقتی آنها مانند همه ملت‌ها از او پادشاهی می‌خواهند، ناراحت می‌شود و با ملایمت نمی‌گوید، آنچه را که در تنبیه گفتیم به خاطر داشته باشید، اینگونه عمل خواهد شد. نه، او به دلیل نگرش آنها، به دلیل زمینه‌ای که این اتفاق در آن رخ می‌دهد، آماده است.

آنها از یک پادشاه خارجی می‌ترسند و یک ارتش دائمی می‌خواهند و امنیت ملی می‌خواهند و به خداوند که از آسمان‌ها علیه دشمنانشان غرش می‌کند، اعتماد ندارند. آنها اعتماد ندارند. فکر می‌کنم به همین دلیل است که او ناراحت است و می‌گوید، بسیار خوب، آنها مرا رد کرده‌اند تا بتوانند آن پادشاه را داشته باشند.

بهبش بده، ساموئل. ساموئل تصمیم می‌گیرد نه. فکر کنم فقط تصمیم می‌گیرد که در مورد آن یکی تأخیر کنیم.

و وقتی خداوند در فصل ۹ بازگردد، تصمیم گرفته است که طبق تئیه عمل کند. من به آنها پادشاهی خواهم داد. آنها او را پادشاه خواهند نامید، اما برای من، او ...
ناگید

او تحت اختیار من است و قرار نیست راهی را که این پادشاهان می‌روند، برود. با توجه به ماهیت پادشاهان و ماهیت قوم من، در نهایت احتمالاً این اتفاق خواهد افتاد، اما این چیزی نیست که ما از ابتدا اجازه دهیم. بنابراین، بیایید همه این موارد را در نظر داشته باشیم و سپس قبل از اینکه به سموئیل برسیم، به کتاب داوران برگردیم، جایی که این موضوع پادشاهی مطرح می‌شود.

منظورم این است که این اولین باری نبود که از پادشاهی صحبت می‌شد. به یاد داشته باشید که بعد از پیروزی جدعون، مردم نزد او آمدند و گفتند: ما می‌خواهیم تو پادشاه ما باشی.
و جدعون می‌گوید، شما همین الان هم یک پادشاه دارید.

شما خداوند را به عنوان پادشاه خود دارید. من قرار نیست به عنوان پادشاه شما خدمت کنم. قبلاً گفتیم که جدعون، حرف خوبی به نظر می‌رسید، اما جدعون کمی کوتاه آمد.

اما به شما می‌گویم، او می‌گوید، مقداری از طلا و نقره‌ای که داری را می‌گیرم. و همسرانی برای خود جمع کرد. او یکی از پسرانش را از یک کنیز نامگذاری کرد.

پدر من پادشاه است. بنابراین، فکر می‌کنم گیدئون مزایای پادشاهی را می‌خواست. او می‌خواست از آنجایی که مردم او را از این منظر می‌بینند، چرا از این مزایا استفاده نکند؟ اما او مسئولیت کامل را نمی‌خواست.

او متوجه شد که این کار اشتباه است. و بنابراین فکر می‌کنم چیزی که ما اینجا می‌بینیم، اینکه چرا جدعون واقعاً تصمیم درستی گرفت و گفت، نه، من پادشاه شما نخواهم شد، به این دلیل است که نگرش مردم بیشتر شبیه به آن چیزی بود که در اول سموئیل آمده است. این واقعاً رد خدا بود. و فکر می‌کنم جدعون این را دید.

و بنابراین او گفت نه. اما بعداً در داوران، در بخش پایانی، بخش پایانی با این جمله شروع و پایان می‌یابد که هر کسی کاری را که از نظر خودش درست بود انجام می‌داد، زیرا در اسرائیل پادشاهی وجود نداشت. خب، قضیه از چه قرار است؟ از داستان جدعون این برداشت را می‌کنید که درخواست پادشاه به معنای رد کردن خداست.

بنابراین اکنون ما در مورد پادشاهی از جنبه مثبت صحبت می‌کنیم. اگر آنها فقط یک پادشاه داشتند، کار درست را انجام می‌دادند. خب، فکر می‌کنم در بخش پایانی کتاب داوران، ما یک

نوع پادشاهی که مد نظر است با آنچه مردم هنگام رویارویی با جدعون در ذهن داشتند یا آنچه در اینجا در اول سموئیل ۸ در ذهن داشتند، متفاوت است.

هیچ ...

تناقض.

ممکن است اینطور به نظر برسد. من فکر می‌کنم منظور نویسنده کتاب داوران این است که، می‌دانید، اسرائیل در این دوره زمانی واقعاً به این داوران نیاز داشت، آنها از نظر روحی ضعیف‌تر و ضعیف‌تر می‌شدند. سامسون از نظر جسمی ضعیف نبود، اما از نظر روحی ضعیف بود.

و بنابراین، آنها واقعاً به یک پادشاه نیاز داشتند، اما نه هر پادشاهی، از آن نوع پادشاهی که در تثبیه فصل ۷ توصیف شده است. این همان نوع پادشاهی بود که آنها نیاز داشتند. نه پادشاهی مانند همه ملتها، بلکه پادشاهی که قانون را می‌نویسد.

و می‌دانید، وقتی چیزهایی را می‌نویسید، در ذهنتان می‌ماند. وقتی در مدرسه بودم، یادداشت برمی‌داشتیم. و نکته‌ای در یادداشت‌برداری هنگام سخنرانی استاد وجود داشت که واقعاً به شما کمک می‌کرد مطالب در ذهنتان جای بگیرد.

و بعد می‌توانید برگردید و آن را بخوانید. اما آنها به پادشاهی نیاز دارند که تمام روزهای زندگی‌اش قانون را بخواند تا یاد بگیرد که به خداوند به عنوان خدا احترام بگذارد و با دقت از تمام کلمات قانون و این احکام پیروی کند. او قرار است آن را به اجرا درآورد.

او قرار نیست خودش را بهتر از دیگران بداند. قرار نیست از آن قانون روی برگرداند. او اساساً قرار است الگویی از اطاعت باشد و مردم از او الگو بگیرند.

و بنابراین، وقتی داوران می‌گوید که به یک پادشاه نیاز داشتند، این چیزی است که داوران در ذهن دارند. و من فکر می‌کنم با ادامه این داستان در اول سموئیل، ما شاهد همین موضوع خواهیم بود. مردم مانند همه ملتها یک پادشاه می‌خواهند.

خداوند ناراحت است چون متوجه شده که آنها به من اعتماد ندارند. آنها کسی را می‌خواهند، پادشاهی که بتوانند او را ببینند. او آماده است تا این را به آنها بدهد.

کمی تأخیر وجود دارد که توسط سموئیل ترتیب داده شده است. و خداوند برمی‌گردد و می‌گوید، بسیار خوب، من به آنها یک رهبر می‌دهم. و او با این داورانی که داشته‌ایم متفاوت خواهد بود.

و آنها او را می‌کند خواهند نامید. من او را ناگید خواهم نامید. و او قرار است نایب‌السلطنه‌ی من باشد.

و همانطور که آن را می‌خوانیم، متوجه می‌شویم که پادشاهی که خداوند به آنها خواهد داد، تابع قوانین و مقررات تثبیه خواهد بود. و در واقع، وقتی به اول سموئیل ۱۰ می‌رسیم، این را همانطور که سموئیل با آنها صحبت می‌کند، خواهیم دید.

پادشاهی. او قرار است در آیه ۱۲۵ از فصل ۱۰، اقوانین پادشاهی را برای مردم توضیح دهد.

بعضی‌ها این را به چیزی که سموئیل در فصل هشتم توضیح داده بود، ارجاع می‌دهند. من اینطور فکر نمی‌کنم. فکر می‌کنم به تثیبه ۱۷ اشاره دارد.

او برای مردم توضیح می‌دهد که پادشاهی چگونه عمل خواهد کرد. و سپس در فصل ۱۲، خداوند اساساً می‌گوید، پادشاه شما خوب عمل خواهد کرد و شما هم خوب عمل خواهید کرد، تا زمانی که پادشاه شما و شما از من اطاعت کنید. بنابراین، در پایان این بخش کاملاً مشخص است که خداوند تا حدودی از پاسخ اولیه خود عقب‌نشینی کرده است.

و ممکن است فکر کنید، آیا خدا این کار را می‌کند؟ بله. او این کار را با موسی در خروج ۳۲ انجام داد و اینجا هم انجام می‌دهد. در پایان این بخش کوچک، او پادشاهی را تحت اختیار خود به آنها خواهد داد که مسئول پیروی از اصول تثیبه ۱۷ رهبری مردم در اطاعت از خداوند است.

متأسفانه، سائل در این زمینه شکست خواهد خورد. بنابراین، من به این روش تناقض ظاهری بین متون را حل می‌کنم. برخی از متون به نظر طرفدار پادشاه و برخی دیگر به نظر ضد پادشاه می‌رسند.

اما من فکر می‌کنم می‌توانیم این مسئله را از این طریق حل کنیم. داوران می‌گویند که آرمانی از پادشاهی تحت اقتدار خداوند وجود دارد که اسرائیل به آن نیاز داشت. و خداوند تصمیم می‌گیرد که این نوع پادشاهی را به آنها بدهیم.

اما متأسفانه، مردم پادشاه را طور دیگری می‌بینند. بنابراین، در فصل ۹، در درس بعدی، به انتخاب پادشاه توسط خدا، شائول، خواهیم پرداخت. مردم از او پادشاه خواستند، و در زبان عبری، شعال کلمه‌ای است که به معنای پرسیدن است، و آنها شائول را می‌گیرند، که نام او در زبان عبری است.

او کسی است که از او خواسته شده است. او آنچه را که آنها درخواست کرده‌اند به آنها می‌دهد. بله، پادشاه تحت اختیار او خواهد بود، اما او قرار نیست با نگاه کردن به قلب، شائول را انتخاب کند.

او فقط به ظواهر بیرونی نگاه می‌کند و به آنها نشان می‌دهد که چگونه ظواهر بیرونی، یعنی نگاه کردن به ظاهر، می‌تواند گمراه‌کننده باشد. و سپس وقتی شائول شکست می‌خورد، به داوود روی می‌آورد و داوود بر اساس آنچه در قلبش برای خدا بود، انتخاب می‌شود. اما حتی در آن زمان، داوود گاهی اوقات شکست خورد.

اما در درس‌های آینده به همه این موارد خواهیم پرداخت.

این دکتر رابرت چیشولم در تدریس خود در مورد اول و دوم سموئیل است. این جلسه ۶، اول سموئیل ۸، اسرائیل خواستار یک پادشاه است.